



تخلیه عمومی

فریبا فیاضی

تخلیه عمومی  
فریبا فیاضی

ناشر: مهر راوش  
طراح جلد: رضا کردبچه  
چاپ اول: 1386  
شمارگان: 1000 نسخه  
قیمت: 700 تومان  
شابک: 2 - 02 - 2510 - 964  
تلفن نشر و پخش: 09122506003

[fariba\\_fayaziir@yahoo.com](mailto:fariba_fayaziir@yahoo.com)

کلیه حقوق برای مولف محفوظ است

## گمرک

آسمان از شروع گذشته  
و تاریکی همه چیز است که چی؟  
شانه های تنهایی رفته تا کجا، با کی؟  
تهی از ساعت، خالی از تو، تو از من

روز زیر باران زدن  
نام دیگر خیابان از شماره افتاده

451

ترس

از

ارتفاع

برای مهمانی تو تخت اجاره می کنم

از پشت خط شعری تازه در آوردم  
مثل دوش بعد از تخت  
دستهای کسی در کار نیست

در معرض دیگرانم  
کو تا شانه های از نفس افتاده  
زیبایی کسی لمس نمی شود  
چه می توانستم؟  
چقدر افقی، چقدر میخ؟  
دوستت دارم دست نمی دهد  
باید دست بکشم  
باید فرمان حمله بدهم

باید باید  
از در معرض دوستت دارم  
در معرض دیگرانم، مثل وقتی در خودم، نه حتی  
پنجره را برای کسی باید بوزد  
بی پرده کردم  
پرده بادش گرفته  
تتم از سفت افتاده، از دست، شلم  
موافق مثل میدان رازی  
بعد پشت میزی  
که این میدان برای فاصله گذاری جای بدی نباشد.

پرده باد خودش را می رود  
مثل سابق بر این  
رو از همه چیز کنده شده  
روی من باز مانده تا از نو بلرزم؟  
قیچی از کات افتاده  
اضافه می کنم  
از رو نمی روم  
چه می شود کرد؟  
وقتی از همیشه زیباترم  
و تو اتاق برای گریه بهتری  
از برگشت آخر بیرون بزن  
ژست خودکشی، شکل عصای برگشته است.

## رعایت حقوق مصرف کننده!

1- موقعیت بیست و دوم  
همه چیز قربانی شور و هیجان می شود

به طور دیگری نوشتن می اندیشم  
راه های رفته کلمات کار شده  
چیزی را هدر ندهم و حروف بی ربط، مرتبطند به همه چیز  
شما بیشتر کجای خودتانید؟  
ما را از چتر و کلاه کنند  
فصل جدیدی باید فصل چنم  
موقعیت تخته ها را شکست می دهم  
تمام شعورم را می شیرانم  
و التهابات عفونی را به حال خود گذاشتن باز دارنده است  
- چند سال است اینطور می نویسم  
و یاد اغیار مکرر!

2 - موقعیت بیست و سوم  
لزوم قربانی کردن نزدیکان

از تقویم جیبی شروع شد  
به زنگ آخر منتشر  
پشه کش برقی شبها را پوشش می دهد  
پوشش از لباسهام کنده  
زنگ آخر بود  
آلبومی تکه تکه

پرونده های ناجور  
مادری از دری وری دریده، رهیده، رها، جهیده ژنی، کوچیده در بطالت، در خود،  
همه را به پا زد - من!  
حدود زیادی گذشته از من  
نزدیکانم، نزدیک است به نزدیکتر از محدوده بزنند  
به هیچ کس قسم!  
وا داده ام و این مکرر است در من

### 3- موقعیت بیست و چهارم جنایت های برخاسته از عشق

بلند شده، و موضوعیت هیچ توجیهی ندارد  
به زور به شعر می زخم برای چاپ  
شور می کشم از خود از محیط  
و پیرامونم، همچنان پیراهنی ست  
شروع کنید  
فردیت ابزار تنهایی ست  
باید به روستا برگردم  
تهران تنگ می زند  
پشت صندلی به دوستانم وقت می دهم  
تو دیر شدی دختر، دیر  
تما زنها به زامی روند  
از قرص های خودکشی تا لامرگ های من  
به کلمه می زخم، به دشواریهای متن  
تا تو را کنار بزنم، تا تو را ببینم  
زنهای برای زیبایی رخ داده اتفاقی نیستند  
من زیبا نیستم  
دختر دیگری اتفاقی شده  
در دفتر های دیگر اشتباه  
باید در طرحی از عناصر از پیش تعیین شده  
کتابها را خلاصه نویسی کنم  
تکثیر یا تاثیر؟  
( تمام کتابهایی که خواندم، نوشتم تقریبا، این برایم محتمل الوقوع است )  
تغییرات فراوان  
قلم خودگی های تابلو ( به نقد خود هرگز )

خودخوری پارو از زمستان نمی گیرد

4- در این فصل که فصل بدی نیست، نویسنده هشت جنایت عاشقانه را بازگو می کند

1- رمانتیک احمق

2- آرام، حیوان آرام

3- من؟ بی تو

4- دیر است دیر

5- نزدیکانم آه نزدیکانم

6- ویراست چندم است این؟

7- آرواره ها، قاتلی نامیرا، همچون قصاب

8- مشتی جوان از دنیا بی خبر چیزهایی را از خود به هلاکت می رسانند، شبیه چیز!

پشه شکاری های سه گوش

در مستراح های شهرستانی و پایانی اینچنین.

## فرزانه مرادی!

از خودکرده گی ام زیاد گذشته  
در بیان نمی گنجد تدابیر امنیتی  
نگو به لعن خدا نمی ارزم  
با این ابهت خدای این اتاقم ، نه؟  
از خود عقب تر، تنها تر  
ترم اینگونه خیس، چلانده، چروک، واداده درخود مچاله  
جا در جابجایی نمی گیرد، مناطق محروم  
- سفر؟

نه لعنتی خسته ام  
مرا به خود برنگردان، عوضی بگیر با خود  
سمت راحت  
سمت تخت  
چگونه از یاد ببرم؟  
از جابجایی زیاد، جم نمی خورد  
در من مغروب!  
بعد تمام شما خواهم مرد، می دانم می دانم  
جان سپردن از تختی به تخت دیگر سرایت می کند، پرستار!  
به آغوشم بیا امروز  
فردا دیر خواهم مرد

خواهم خواست رفتن  
دارم از یاد رفته می شوم  
دارندگی همیشه برآزنده ام بود  
ما همه ملحق می شویم من اما ناکام  
از اینجا دوستان زیادی رفتند  
چقدر سپری شدن کند است  
چرا خاطره نمی شوی هرگز؟  
سمت توام هنوز  
سمت تخت



همچنان سخت چسبیده به سمت ملافه ام  
چقدر زنگ بزنم  
چقدر نامه برایم پست شود  
بعد از مرخصی طولانی، باید ساده تر نوشت  
بعد از مرگم بیشتر به من سرزنش کنید.

## پا کوتاه

چشم های هیز نجیبم کرد  
چشم هایی که سگ داشت  
من هم داشتم  
تربیت شده ای، خونی  
در آدرس ها نوشته می شود، بوق می زند آزاد  
در زمانهای حقیقی پشت به پشت  
همیشه کسی که از در بیاید اولین تنها نیست  
درگیر اسمهای معمولی  
دستهایم گرفته باید  
آدمهای دیر کرد دار به خبرهای موثق نمی مانند جایی  
دیر شدن امری بدیهی است  
مثل عینک سیاه، پنهانی ام  
تا سگهای کمر کشیده واق کنند  
فردوسی سی ساله شده  
( همسایه ی ما خانم پاریسی است، همیشه از بالکن آویزان دیدن )  
و همه ی چیزهای زبان باور کردنی است  
سگیده کاری از دستم برآید، خواهم  
پاچیده ام زیر  
فشارهای استخوانی  
از سگهام کمتر  
برای فکر کردن معوقم  
قلاده ی عشق بر گردنم هنوز  
این ملموس است پاچه نمی دهم  
تمام دهنم پایی است و دهنم خون چکان تکانه ها  
انجمنی برای عرضه ی شعر نموده  
من شکوه پارس نمی کنم  
نخوانده مانده ام  
وحشی اهلی من است

وحشت سگ می طلبد  
هیچ بایدی به زندگی سگی پرداختن نمی پردازم  
تا سرعت به خیابان اصلی زدن  
سگ کرده ای هارم کنی  
هاری بیخشی به بخشهای حساس بیماری ام  
صعب الخروج بودن سگهای برون مرزی را می کشد  
کشتن کار من است  
ساعت روانی شعر رو به طول است  
توله های پس انداخته برای تنهایی پس انداز می شوند  
تنهایی آسمان عجیبی به خود گرفته  
من مشغولیت دیگری جز سرگرم کردن زبان نداشتم  
چه می شود رفت؟  
سریعتر خانگیم کنید  
اینجا داگ ویل است.

## بدیهه نگاری شماره سی به کاندینسکی عزیز!

جنگ را تازه از سر باز  
مستقیم به کمربندی زد - صدو هشتاد -  
و سربازهای فراری به خط  
این کوچه آنقدر که چشم کار کند، پنجره نداشت  
آنقدر که از چشم نیفتد مرخصی  
- مردی شبیه بی عکسی کسی بر عکس فکریایی که تا چشم باز کنم، پریده -  
روی ماشه ای پافشاری کرد بی ربط  
که وظیفه ها در نامه کردند  
شلیک را بی هدف نشانه  
نامه را بی من سوار  
پیاده های اینجا از پا افتادند دنبال تخت های از کار افتاده  
از شکل نه، از صفحه  
پاسخ شلیک تو را داد  
زایشگاهی که و یار استفرق داشت  
هنر برای هنر  
اجرای این تابلو بود روی نقاش این بوم  
نه اهلی می شود  
نه گورش را گم  
چشم های از فرط زیبا - لجنی -  
از فرط عاشق - خیس -  
در جوب جستجو را رفت  
بر عکس خود تا انتها  
چطور پشت کنم به این سبک  
شک به خلق خدا، به خدا اشتباه... شتلق  
روی نقطه ی گریز  
چگونه خود را برای خود تعریف  
بازی را زندگی، نقش ها را پنهان، صحنه را عوض، پرده را...

بکشید!

این حذفها را به چه قرینه ای توجیه کنم؟  
که در چارچوب خود عوضی  
در قانون خیابان یابو  
نه، این بازی که آخرش را به بازی گرفته  
به درد سربازهای مرخصی هم نمی خورد  
آتش!

## ا ل ن ا

تا می شناسمت  
تا تو را از برگرداندنت  
تمامش را نوشتم  
می خواهم اما نمی دانم

می فہممت  
تا سالها بعد مرده ام  
تا در منی، گمی، دوری، دیری در سرم همه هستند  
دیگر شانه هایم نمی کشد  
نمی کشد کسی را در من حسی  
نمی آویزم  
نمی آویزی

شاید شعری کردم، از تو برگشت را  
و تو را برگرداندم به قصه های آخر سر  
آخرین اسم خیابان، جایی دیگر است

من از تو را دیدن شعر نمی شود  
عاشق نمی شوم سرسری  
روسری نمی گیرم از تو  
دختر مرده کش، قاتل ریز  
بقتل مرا و بیرون شو  
جایی ندارد در من سطرهای از کمر افتاده  
تو برای بد نامی نامها نامیده شدی  
هرز نگاری گذشته از من بالا زده  
باید دستگاه خودپرداز شوم و دستهایم، خواب رفته  
تو را جا می گذارم  
جا می اندازمت برای دست دست

امشب جشن پرده هاست  
امشب شب آخر است  
در زرشکی لبهات، خیس می شوم  
سفرهای درون شهری  
باجه های از کار افتاده  
باید همه را گفت؟  
در سرم کسی را ندارم  
کسی یعنی همه  
آنها خودشانند  
آنها بی خودشان اصلاً  
ای در شبی که تمام ستاره ه ها...  
تا شناختمت برو!

## بوق آزاد!

حالا تو ارجاء خارجی ندارد  
ومن، بی مخاطبیم!

تو رفته، ریخته  
از تمام تو به جهان برگشتم  
مملو از سرشار  
پر از تو در من نقش ها  
و تنها تو دلیل تمام خراش ها  
از تو چمدان کنده، تخت برده ام  
هنوز باکره، مثل ماهی در آغوش تنگ  
در آغوشم بگیر تنگ  
به ستوه بیا  
از من نرو بی دیگری  
من؟ داری از حسادت زن می شوی  
تو؟ لب بومم  
سانسور را خود کرده ام، باید از کجام بیرون نزنم  
همه ی مناطق در دست احداث دستهای کیست  
که اینطور مسدودم از اشغال  
پسرهای از ته تراشیده، مرد کی می شوند؟  
سرباز می شوند از سرم  
سرم تو را در خود ندارد و تنم مشغول خود  
یکی از آنهایی که در دیگری نداری جا  
در من جا پهن کنی که چی؟  
باز کنی چطور؟  
که من تنها فرمانم و تو اجرا شوی خبردار  
خبر دارم تمام جاها را جمع کرده ای در خود  
جابجا بمیری در من و بگیری جا



من تو نمی شوم  
تختخوابشو، اندک چیزی است با پیامدهایی مهیب  
تو را بیشتر برای همه می خواستم  
و خود در زونکن های اداری بستری ام.

## Fore Elise

### « دستگاه شور»، آواز بیات کرد!

ادامه دارد  
به جاهای باریکتر کشیده شود راه  
آنقدر چرت زدم، حرفها سر در آورد از زبان

جناب کوهستان تان تان!  
در خوابی که نیستم تم تم چطور در می روید وید وید وید با بهمن  
من من من؟  
در من شیب داشتنت راهیم کرد  
قله پس می افتد و عقربه از قطب نما  
کرد تو!  
و اینهمه کوه دخلی به سرما نداشت  
همه به صفحه ای خلاصه در کتاب، چمدان در رنو به کفش های ورنی ام که رسید  
کتانی شد فرار، بایست!  
راه های پیچ در پیچ کوتاه اصلا نمی روند  
دو راهی ها کنار  
تهران یکشنبه ی بزرگی ست  
بی ربط تر از بتهوون  
در ببری خودت را از متن، یا در آوری از من  
کلمه ها جملگی افسار و سلامها همه گریختند.  
با ز تر از زمین  
شمال تر از این صحنه  
بلند بلند زیر تر می زنم های  
های  
همین که یکشنبه گاو نیست و می فهمد خر شده  
متوجه اید؟  
همین که زمین آدرسی نداده مرزها منتفی اند

وطنم را ترک کنم  
شعر این هفته چار نعل می رود  
لطفاً پیغام نگذارید  
هنوز غریزی ام زیر صفحه  
- 44 -

## بی رویه ی محض!

نمی دانستند عبارت از چیست؟  
از چیست به یاد ندارید  
در آستانه ایستاده بود  
محراب اعترافی که از زبانش سر در آورد  
از اعتراف های زبان سر؟  
که در، گیر در وقتی که می گردید، کرده بود  
بادهای زیادی را پخشاند  
محدودیت مرزها تمامی نداشت  
نمایت عرضی دنبال ارض موعود از حد گذراند  
زنهایی که انجام می شدند  
پرده از پنجره بیرون زده من از حاشیه ی خود همه را می شرحم  
می توانست هر جا دنبال خود باشد  
وقتی جا در پنهان داشت  
اخبار جهان استوا را فرضی مخابره کرد  
نقطه، خیس دستانی که دیگر از سطح گذشته به سطح می رسی که  
بگویی نه نه لا، لا، لا، لای پتو خواب بعد نقطه

به عبارت دیگر:  
عبارتی پشت عبارت نمانده، تا رویکردی باشد که در متن رو کرده باشند  
که تا کرده باشید.

حمله از شانه های سرباز بالا زد  
یعنی فرار لای این لابه لاها دنبال چه بود؟  
برای، چه بود؟  
معنی دایره، درگیر چرخه که موج زد  
یادداشت ها تبدیل به عبارت خطی شدند  
سربازها از جمله ها گذشته

اعتراف داشت دهان به دهان باز می شد  
خطوط خاکی از دور خط نخوردند  
بگردید یا بگردانند  
مدتهاست در آبهای جهان کسی ریشش را نتراشیده  
عرض ها طول نمی کشند  
دار لای در به درد رسید وقتی درد دنباله دار بود

ادامه ی برنامه شد.  
تن هوایش در تن خبرنگاری خلاصه شد  
که شرحش رفت  
اتفاقا زمین رویدادی شد، اتفاقی افتاد.  
تصادفی برخورد کرد  
صدای پایش هنوز در ذهن ثبت نشده بود  
وقتی خود را جمع می بست  
صدایی که در این نزدیکی ست  
لای آن درها (اصلاح می کنند)  
روی آسمان خمیده بود  
علامتی که ندانست که، می گفت؟  
یورتمه می رود را می شنوید  
هنوز ادامه دارد  
فردا در روزنامه ها شروع می شود.

## - خارجی: بزرگراه نواب!

در آغاز خودکار بود  
داشت خودمختاری این شعر را خود به خود از کار می انداخت  
خودزنی؟  
گیرم بار عاطفی این بند به دوش پانوشتی ست  
که زیرش گریه می شد بزند بیرون - با صدای بلند -  
حاشیه اینجا در کمین متن  
از مثل تو  
از شباهتی حرف زدن  
که آیا تخت جمشید، آخرین جا؟  
و مولف غایب این سطور داشت می مرد  
دارد برای مرگ گریه  
دارد سپیده می زند  
داری مثل مردن در بغلت جان می کند؟  
مثل سرعت، از به تو زدن، از اتاقی به اتاق دیگر  
به دست نخوردگی دستمال قسم!  
این شهر کهنگی بر نمی دارد از نو پهن شود در زیر نویس، پای تخت له!  
که همسرم چار دست و پا بیرون از من  
تا از در درآمدی و داخلی بیرون شد از نما  
گیرم روی دستها سرم نیست می برند  
تنم نیست لای لباس ها  
دستمال ها؟  
زیر نویس: در بند شمال نبود این طور خیس  
در بند پایتخت گیر  
حاشیه را بیرون  
کاراکتر ها را خراب و شراب را برای پشت صحنه انداخت  
کلمه بیخود چطور زیر خود زد؟

ناخدا چطور؟  
تا در نمایی درشت فرمان را از من پیاده کنند  
من؟  
چطور به تو نزنم  
بزرگراه در دست احداث بود کردستان  
همین!  
بی فرعی و چراغ که مثل خدا خلوتم کنند  
باید می رفتم  
برای بسترم خواب دیگری می دیدم.

## منظوری نداشتم!

زنگ می زند  
بعد کوچه کفشی، لا به لای جوب قلاده  
زیر هوای چکه  
فقط تا هشت سه به سه کمی تند  
می رود با رفا به سی سل بی سل!  
از این فاصله ها خسته ام

همین جور پی در پی  
هی می لا سی تاکی؟

گفتم که فقط در کوچه  
با کشش این صداها(چشم که بگذارند)  
کجاست دستهای بین دیوار و صورتم؟  
کجا؟  
سکوت های پروارگردها یک ها  
ها: سفید دو ر سیاه دورسفیدها و سیاه ها و سفید سیاه!  
احتمال درد، حامل یک پنجم می کشد لای خط  
فا که ساقط شد از اف (خودش را می گفت)  
بزند چهارمی، چه بخورد چه...

نه نمی زند  
چه هار شده ای می گویند و  
قشنگی اش اصلا به به همین است  
در کوچه رسمی شود این زبان راه بیفتند  
این که کار دارد با گوشش از حالا  
قلاده چسبیده پاچه را  
جوب را خیس کرده  
شاید زنگ بزند.



## سرگیجه

فکر نمی کنی تازگیها  
می چرخ می دور بایدها، که اگر، شاید  
چه می دانم ؟  
دور می زنی از خودت تا دوباره که خودت  
باز کرد چشمان خمارش را اجغ و جغ دیوانه  
دیوانه را که شما بستید کشیدید که  
قبول نکردم  
عقد دختر و پسر همسایه را که هنوز نبسته اند جایی اینطور  
شما شنیدید تور سفیدی برود  
مادر اجازه ام را گرفته از پدر بله  
می افتی باز به هیروت  
که حوصله ام از سروکله زدن با سرنوشت سر رفته شاید چیزهایی هست سر بکشیم  
برای کمی بعد سر بیاندازد سرگذشتی سرگرم کننده که سرد و گرم چشیده ی  
آشپزخانه بود هی سردردش را سرسری می گرفت سربه سر چادر از کوچه ها  
سردرگم می آمد به شبهایی که مردش سر زدن به بالش را در سر کردن خیابان

سر کار گذاشت زنگ را  
لیوان لب نخورده از نیمه شب را  
آه ما که سر در نیاوردیم  
خودش هم نفهمید  
چطور بالا آورد  
چیزهایی را که در سر نداشت.

## پله های اضطراری، پله های فرار!

از محدوده خارج  
خارج یعنی کجا؟  
که بیرون شده از چمدان های سفری، صندلی های تاشو  
قبل از من طی کرده بود همه را  
قدم زده بود خود را  
خودتراش تیزی در دستهای خودکشی می لرزد  
دارد به سمت کشیده می شود  
سمت چیده شده، می ریزد از هوا  
چتر به هر سمت بخواد توانستن است  
زیر زدن کنج گرفته ام  
گوشه ها لشگر کشی ها، سمت کشی ها  
هر کدام سمتی که سمت خود نیست خواب  
مشغول خود برای بیخود (کش دادن) به هر سمت آماده ام  
آمده ام از سمت دیگر چیزها  
در ورای همه چیز، در برابر همه  
همه برای یکی، یکی به همه  
با همه هستم و تنها از سمت تو خسته از سمت تو  
سمت دیگر حیاط، خیابان  
از پله های بالا پائین شدن، حالم بد است  
حال خود را نداشتن، بد است  
بدم، بد است.  
از خود کشیدم بیرون، از من تو هم  
کی زیر باران؟  
با کی خوابم بپرد؟

## آقا ترجیحا بی کمد!

تمام نمی شود  
از هر طرف بیچند می پیچند  
بادهای موازی جریان های مخالف  
می خواست چیزی شود  
گوشه ای از این اتاق نگنجید  
در این خانه تمام شده ام  
خستگی ام بی فایده است  
چیزی از ته خمیازه نمی ریزد  
حتی خواب راه نمی دهد  
چقدر زنده که نمرده برگردم  
شاید عشق به یک طرفه بود به چهار راه نمی زدم

داشتید بزرگ می شدید  
خانم شما باور می کنید یک طرفه باشد؟  
قبول نکرد برگشتم  
فقط بی طرف و بن بست، دور همین محور بچرخ  
از تن های زیادی گذشته برگشته  
مجبورم که در می روم از  
از اینهمه نمی وزم که یعنی تو  
باشد نشنیده بمیر!  
خانه هایی از این دست خالی نمی مانند.

## نفر کم داشتیم!

بلند می شود  
طوری که مردی از تو بیفتد  
طوری که تخت به تخت  
دستم در خواب دستهای چیزی به ساعت نمانده  
بگو!

تو لکه ی بزرگ این صفحه  
کلاه گنده ای برای سرم بازی تمام شد.  
در صفحه ی بعد باز می کنند  
این پنجره سردش شده  
پسرهای زیر سرم باد کرده  
بی سفر بی چمدان مرد می روند  
که بروند!

زمین خیس خیس تو را می داد  
که امشب خواب من بر پهلوست بی خود بی جهت  
از بلندتر تا بخواب دیر شده روی شعر دیگری باز مانده حتما  
که تنم در آید تن را بیاندامم؟  
برای شانه کم داشتیم  
برای این اتاق نفر در و دیوار نمی ریزد  
از لخت مادر زاد تا بی پرده بگویم  
شعرهای خرابند  
در بستر جدید شعر جدید خراب می کنم

که پسرها سرباز به دنیا بیایند؟  
که بی چارچوب از فکر تو در قاعده؟  
از دستهای خمیده تا تمام تنم  
از زلزله از پس لرزه  
لکاته ی مشروع این فصل بلند می شود

از شاخه  
اینجا تو در توی دست رد بر شانه هات خشک  
انجام های از کار معلول توجیه علمی ندارد  
فعل به فعل می انجامم تا انجام اخبار بلندگو در کار نباشد  
بخواب!  
این تخت کجا بود.

**ISBN: 964 – 2510 – 02 – 2**

**مهر راوش**

